

ای دستان

ای دستان !

دستان

فقط نیاس

من بر نمی گردم

ای بسا سیره دمان

از سائل طلاق لرزه اندستم  
در میان روشن و کزیرانی پروردگرم

باز بار در جت و جگر  
رقم و بر گم

و مریار دیدم

که پیش از پیش عاقبت این دستم

بیگانه که بهار در سکونتش می خندد

من خورشید خرم سبیل صحرای را می چشتم

خیالی که رسیده ترین حیوه لرزه ام را

و قطره قطره صدایم را

بیرسوله سعله آتش

من با ستم

و که زمین در عطفش یک لحظه آرامش

دستان که می خورد!

هرگاه تدبیر و تفکر

روح که گشته ام را آرام نکند

به طبیعت روحی کنم

که روز روشن ابدیت است

آنجا که ضیال، بال نمی گساید

در میان روشن و کزیرانی  
پروردگرم

ای دستان!  
 دستان  
 منتظر نباش  
 من دیگر بر نمی گردم  
 اینست جای بام را  
 بر خاک  
 یادگار می گذارم  
 من آن همه ندانم  
 که با سر، راه بروم  
 تنها جای بام را  
 یادگار می گذارم  
 تا رنگدازان ببینند  
 که در دست رو بودم  
 و بی نگاه زلفم امی  
 زانوم را  
 نلرزاند...

ای دستان!  
 دستان  
 من از غوان مگفته معرم را نبرد  
 اینها می گذارم  
 که جز این در خفا می گذارم

لاله  
 لاله مراد ۱۳۷۱